

جنایت نسل‌کشی در بحرین و راهکارهای حقوقی مقابله با آن

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۹ تاریخ تأیید: ۹۰/۱۰/۲۵

مهدی رجایی باغ سیایی*

در این نوشتار تلاش بر این است که معیارها و ملاک‌های جنایت نسل‌کشی تبیین، نکات مبهم آن روشن و مختصری از تاریخچه و روند شکل‌گیری آن بیان گردد. در خلال این توضیحات، به مسئله بحرین و تحولاتی که در این کشور اتفاق افتاده، توجه شده و سعی می‌شود تا ضمن بیان مؤلفه‌های جنایت نسل‌کشی، به اثبات وقوع این جنایت در بحرین پرداخته شود. همچنین مقاله حاضر سعی در تطبیق مصادیق اتفاق افتاده در بحرین با حقوق بین‌الملل و خصوصاً ملاک‌های جنایت نسل‌کشی داشته است و پس از اثبات جنایت نسل‌کشی در این کشور، وظایف و فعالیت‌هایی که جامعه جهانی و ملل مسلمان، موظف به انجام آن هستند، بیان شده و اشاره مختصری به نقش دولت عربستان سعودی در این حوادث می‌شود.

نیز به این مطلب اشاره می‌شود که دیوان کیفری بین‌المللی به عنوان مرجعی تخصصی در مورد جنایت نسل‌کشی موظف به رسیدگی به این جنایات در بحرین است.

واژه‌های کلیدی: نسل‌کشی، بحرین، شکنجه، دیوان بین‌المللی کیفری، اعمال ممنوعه.

از آغاز سال جدید میلادی، نغمه‌های تازه‌ای در جهان طنین‌انداز شد، نغمه‌هایی که بوی آزادی و استقلال می‌داد. نغمه‌هایی که هر چه می‌گذشت، بلند و بلندتر می‌شد. نغمه‌هایی که اکنون به فریادی رسا و جهانگیر تبدیل شده است. نغمه‌ها و نفس‌هایی که از استبداد، سرسپردگی، استعمار، خیانت، دین‌گریزی خسته شده بودند، تمام قوت خود را جمع کردند تا فریاد آزادی و رهایی سر دهند. فصلی نو در کشورهای عربی اسلامی آغاز شد و جرقه آن در تونس زده شد و دومینوار به لیبی، مصر، یمن، کویت، عمان و بحرین کشیده شد و ان‌شاء الله تا سرنگونی تمامی طاغوتیان و آزادی مستضعفان ادامه خواهد داشت تا بشر بتواند پوسته کهنه استعمار و ظلم را بشکافد.

در این نوشتار قصد بر آن است تا به موضوع بحرین و ستم‌هایی که به مردم مظلوم آن روا داشته شده است، پرداخته شود؛

بنابراین ابتدا به معرفی اجمالی سیاسی - جغرافیایی کشور بحرین پرداخته و در ادامه، تاریخچه مختصری از جنایت نسل‌کشی و چگونگی ورود این جرم در صحنه حقوق بین‌الملل بیان می‌شود و آن‌گاه به شناسایی عناصر مادی و معنوی جرم پرداخته و عناصر مادی را در ۵ بند که در معاهده پیش‌گیری و مجازات نسل‌کشی پیش‌بینی شده است، تشریح می‌شود و در ادامه به عنصر معنوی که همان قصد و نیت عمل مجرمانه است، اشاره می‌شود. در پایان نیز به وظایف جامعه جهانی در قبال بحرین پرداخته می‌شود.

تاریخچه و موقعیت جغرافیای سیاسی کشور بحرین

کشور بحرین با مساحت ۷۰۶ کیلومتر مربع در جنوب خلیج فارس واقع شده است. این کشور حدود یک میلیون و دویست هزار نفر جمعیت دارد که ۷۰ درصد جمعیت آن را شیعیان و مابقی را اقلیت سنی مذهب و تعداد قلیلی از مسیحیان و یهودیان تشکیل می‌دهند. این کشور ثروت‌مند در سال ۱۳۵۰ از دولت ایران اعلام استقلال کرد و به عنوان کشوری مستقل اعلام موجودیت نمود. که در همان ساعات اولیه توسط دولت بریتانیا مورد شناسایی قرار گرفت. از همان زمان، خاندان آل خلیفه - که از عربستان سعودی به این کشور مهاجرت کرده بودند - زمامداری این کشور ثروت‌مند را بر عهده گرفتند و همواره بر اکثریت شیعیان این سرزمین ظلم کرده و به هر نحو سعی در تضعیف آنان داشتند؛ به طوری که شیعیان همواره از این تبعیض‌ها رنج می‌بردند. امروزه از ۵۷۲ مقام



دولتی حائز اهمیت، تنها ۱۰۱ مورد در اختیار شیعیان است و از ۴۷ وزیر، تنها ۱۰ وزیر شیعه هستند. از ۶۸ معاون وزیر ۷ نفر شیعه و سهم شیعیان در وزارت کشور و ارتش، تنها سه درصد است و در عمل، شیعیان را منحصر در فعالیت‌های یدی کرده‌اند. به گفته هر تسل، خبرنگار آلمانی، وقتی در بحرین تفرج می‌کنی، به خوبی می‌توان مناطق سنی‌نشین را از مناطق شیعه‌نشین تشخیص داد؛ زیرا مناطق سنی‌نشین، مدرن‌تر و توسعه‌یافته‌تر از مناطق شیعه‌نشین است. تمامی این تبعیضات و سانسورها و جو اختناق‌آور موجود سبب گردید تا مردم، دست به تظاهراتی آرام زده و حقوق اولیه و مسلم خود، از جمله حق تعیین سرنوشت، عدم تبعیض، آزادی بیان و ... را مطالبه کنند که با جوابی سخت‌گیرانه و وحشیانه از سوی حکومت آل خلیفه مواجه شدند و چه خون‌ها که به زمین ریخته نشد. بنیاد حمایت از انقلاب بحرین به ریاست قاسم الهاشمی - که توسط حکومت آل خلیفه به انگلستان تبعید شده است - بیست هزار مورد نقض حقوق بشر را با سند و عکس و فیلم جمع‌آوری و مستندسازی کرده است، البته این ارقام فقط شامل مواردی است که عکس و اسنادی در مورد آن وجود دارد، ولی از شدت فجایی که در زندان‌ها روی می‌دهد، خبر موثقی در دست نیست.

حال سؤالی که مطرح می‌شود، این است که چرا بحرین؟ چرا کشوری به این کوچکی مورد توجه همگان و ابر قدرت‌ها قرار گرفته و پیوسته از این حکومت حمایت می‌کنند؟ می‌توان عواملی را در این رابطه بر شمرد:

۱. موقعیت ویژه و سوق الجیشی این کشور؛ بحرین، کشوری است در همسایگی عربستان و قطر و در مسیر ترانزیت نفت خلیج فارس قرار دارد؛
۲. قرار داشتن پایگاه پنجم دریایی آمریکا در این کشور؛ این پایگاه، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین پایگاه دریایی آمریکا حد فاصل قاره آفریقا تا شرق آسیا بوده و مرکز فرماندهی عملیات هوایی آمریکا در عراق و افغانستان در این کشور قرار دارد؛
۳. بافت شیعی کشور بحرین و ترس از ایجاد یک حکومت شیعی دیگر مانند ایران؛
۴. شکل حکومت آن؛ آنچه این کشور را دارای اهمیت ویژه برای شیخ‌نشینان خلیج فارس کرده، نوع حکومت بحرین است؛ زیرا اگر توجه کنیم، در می‌یابیم در کشورهای که انقلاب مردم به پیروزی رسیده و یا در جریان است، همواره کشورهای هستند که سیستم حکومتی آن‌ها سکولار غیر پادشاهی است و در کشورهای پادشاهی عربی هنوز اقدام مؤثر و چشم‌گیری صورت نگرفته است. بنابراین، کشورهای عربی با



نظام پادشاهی بيم آن را دارند که بحرین، کلید انقلاب در کشورهای پادشاهی شود. همین عوامل موجب شده است تا جامعه بین‌المللی و دولت‌های اروپایی و آمریکا در ضمن توجه به اوضاع و احوال این کشور کوچک، رفتاری دوگانه در قبال بحرین با دیگر کشورهای عربی داشته باشند. در حالی که از سازمان‌های بین‌المللی انتظار می‌رود که استانداردهای بین‌المللی را به صورت یکسان مورد توجه قرار دهند و در حقیقت می‌بایست انسان مورد توجه حقوق بین‌الملل، فارغ از تابعیت و ملیت مورد توجه قرار گیرد. لیبی، بحرین و سوریه هر سه عضو سازمان ملل هستند. سؤال اینجاست که آیا واکنش‌ها یکسان است؟ در حالی که سوریه آماج فشارهای بسیار شدید دول غربی و عربی و شورای امنیت قرار گرفته است، ولی کوچکترین توجهی به مردم بحرین نمی‌شود. و تنها اقداماتی که می‌توان ذکر کرد، اظهار نگرانی‌هایی است که بازرسان سازمان ملل اظهار داشته‌اند؛ در حالی که هیچ اقدام عملی صورت نگرفته و تنها سازمان ملل از دولت بحرین درخواست کرده است که به اقدامات خود پایان دهد که این هیچ‌گونه الزام حقوقی را برای دولت بحرین ایجاد نمی‌کند. هم‌چنین کمیساریای عالی حقوق بشر، تنها اقدامات ارتكابی از سوی دولت بحرین را علت شکاف بین مردم و دولت بحرین معرفی کرده و از دولت بحرین برای اعتمادسازی خواسته است تا هر چه سریع‌تر تدابیری اتخاذ کند که از جمله آن می‌توان به آزادی بدون شرط زندانیان سیاسی که در دادگاه‌های نظامی محکوم شدند یا کسانی که به علت تلاش برای دستیابی به حقوق اساسیشان و بیان دیدگاه‌ها و تجمع، همچنان منتظر محاکمه هستند، آزاد گردند. ولی این اقدام نیز به علت عدم الزام حقوقی لازم و از آن مهم‌تر مصمم نبودن دول غربی و عربی در تحت فشار قرار دادن دولت بحرین نتوانست مرحمی بر پیکر زخمی مردم مظلوم آن سرزمین باشد و هیچ‌گونه توجهی به خواسته‌های انقلابیون از جمله تغییر نظام موروثی، آزادی زندانیان سیاسی و برخورداری اقشار جامعه با هر مذهب از حقوق سیاسی صورت نگرفت.

در لیبی، شرایط متفاوت بود. شورای امنیت پس از ۶ روز تشکیل جلسه داد و قطع‌نامه ۱۹۷۰ را صادر کرد و از دیوان کیفری بین‌المللی، خواهان تحت پیگرد قرار گرفتن قذافی و نزدیکان او می‌شود. همچنین با اعلام منطقه پرواز ممنوع، مقر نیروهای قذافی را مورد حمله قرار می‌دهند و همه این اقدامات در حالی است که مردم لیبی، مسلح و سازمان یافته بودند، ولی مردم بحرین به تظاهراتی مسالمت‌آمیز دست زده بودند.

تاریخچه جنایت نسل‌کشی

نسل‌کشی - که معادل لاتین آن ژنوساید می‌باشد - از لحاظ مفهوم، ریشه در یونان قدیم دارد.

رافائل لمکینⁱ اولین کسی بود که واژه نسل‌کشی را در ادبیات حقوق بین‌الملل و علوم سیاسی وارد کرد.^۱

در حد فاصل سال ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ دادگاه نظامی بین‌المللی در نورنبرگ تشکیل شد که ۲۲ نفر از رهبران اصلی آلمان نازی به اتهام جنایت علیه صلح، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت و توطئه برای ارتکاب هر یک از این جنایات محاکمه شدند و این اولین باری بود که سران ملی یک کشور توسط دادگاه نظامی بین‌المللی محاکمه می‌شدند. واژه نسل‌کشی نیز در کیفرخواست به عنوان یک واژه توصیفی و نه حقوقی گنجانده شد.^۲ و این امر منجر به آن شد که نسل‌کشی در زمره جرم‌های علیه بشر طبقه‌بندی شود.

در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ یک کنوانسیون بین‌المللی در خصوص نسل‌کشی در سازمان ملل نوبنیاد تشکیل شد که نمایندگانی از سراسر جهان برای بحث و گفت‌وگو در مورد نسل‌کشی در آن اجتماع کردند، در ۸ سپتامبر ۱۹۴۸ متن نهایی به اتفاق آراء پذیرفته شد و معاهده منع و مجازات نسل‌کشی در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۱ پس از تصویب بیش از ۲۰ کشور دنیا لازم‌الاجرا شد.

در طول ۱۹۵۰ - ۱۹۸۷ طی سال‌های جنگ سرد هنوز مشکلاتی وجود داشت و آن، اینکه دولت‌هایی که کنوانسیون را تصویب کرده بودند، با اینکه در طی این سال‌ها کشتارها و اقدامات سبعانه‌ای رخ داد، ولی آن‌ها به علت اختلافاتی که در مورد مصادیق جنایت نسل‌کشی داشتند، نتوانستند اقدام مؤثری انجام دهند. حتی امروزه نیز این مشکل با سیاست‌زدگی سازمان‌ها و اعمال قدرت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های غربی، جامعه بشری را رنج می‌دهد. یکی از مصادیق نسل‌کشی در سال‌های اخیر را می‌توان کشتار بوسنیایی‌ها به دست صرب‌ها دانست که یکی از سبعانه‌ترین کشتارها بعد از جنگ جهانی دوم بود. عمق جنایات به قدری بود که شورای امنیت سازمان ملل را بر آن داشت تا قطع‌نامه ۸۲۷ را صادر کند. و دادگاه کیفری یوگسلاوی سابقⁱⁱ را در لاهه تشکیل دهد. این اولین دادگاه جنایی بین‌المللی پس از نورنبرگ بود. جنایاتی را که این دادگاه در صلاحیت خود قرار داد،

i. Raphael Lemkin.

ii. ICTY.



عبارت از نقض آشکار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو، نقض قوانین یا آداب و رسوم جنگ، نسل‌کشی و جنایات علیه بشر بود که مختص به رسیدگی به جنایات واقع شده در یوگسلاوی بود. در سال ۱۹۹۴ حدود ۸۰۰ هزار نفر که اکثر آنان از اقلیت توتسی بودند، در رواندا کشته شدند که در مقیاس، مدت و دامنه بسیار ویران‌گر بود. این مسئله، شورای امنیت را بر آن داشت که حکم دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی را تعمیم دهد تا شامل دادگاهی جداگانه، اما مرتبط با آن برای رواندا شود که تحت عنوان دادگاه جنایی بین‌المللی روانداⁱ در آروشا، تانزانیا تشکیل شد. اشکالی که به این دادگاه‌ها گرفته می‌شد، این بود که این دادگاه‌ها فاقد عمومیت جهانی بودند. در ۲ سپتامبر ۱۹۹۸ اولین حکم محکومیت نسل‌کشی در جهان توسط دادگاه جنایی بین‌المللی رواندا صادر شد. زمانی که ژان پل اکایسو به دلیل اعمالی که به عنوان شهردار شهر تابا در رواندا انجام داده و یا تحت نظارت او صورت پذیرفته بود، به جرم نسل‌کشی و جنایت علیه بشر گناهکار شناخته شد.^۳ ابهامی که کمیته جلوگیری و مجازات نسل‌کشیⁱⁱ به آن اشاره دارد، تعریف ناقصی است که زیر لوای آن، دولت‌های امضاکننده معاهده از مجازات‌ها در امان می‌مانند. به خصوص ایراد حفاظت از گروه‌های سیاسی، که آن را سیاسی‌کشی نامیده بودند؛ به این معنا که مخالفین سیاسی دولت‌ها را در زمره گروه‌های مورد حمایت معاهده قرار نمی‌دادند و به معیارهای ملی، مذهبی، نژادی و قومی اشاره می‌کردند و همان طور که می‌بینیم نامی از مخالفین سیاسی در کار نیست.^۴ و مفهوم آن این است که کشتار و اعمال ممنوعه در قبال مخالفین سیاسی موجب تحقق جرم جنایت نسل‌کشی نمی‌شود.^۵ البته معاهده مذکور دچار چنین ابهاماتی بود. ولی در پاسخ می‌توان گفت: تعریف جنایت نسل‌کشی شامل گروه‌های اجتماعی، سیاسی و حزبی - که فرد به دلخواه خود می‌تواند آن‌ها را برگزیند و در هر زمان بخواهد می‌تواند از آن گروه‌ها خارج شود - نمی‌شوند؛ زیرا اصول «تفسیر مضیق در مسائل کیفری» و «قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها» چنین اقتضایی دارد. جنایاتی که علیه گروه‌های سیاسی، حزبی و اجتماعی صورت می‌گیرد، را می‌توان در زمره جنایت علیه بشر یا عناوین دیگر قرار داد. البته اگر اعمال ممنوعه اتفاق افتاده باشد. ولی تعریف نسل‌کشی شامل آن نمی‌شود. حال باید دید آیا در کشور بحرین، سرکوب‌ها عنوان سیاسی یا حزبی دارد یا جنبه مذهبی؟

i. ICTY.
ii. CPPCG.

همان‌طور که مشهود است، گزارشات و اخبار واصله از بحرین، حاکی از آن است که سرکوب‌ها در بحرین، تحت عنوان سرکوب مذهبی مطرح می‌باشد. زیرا همواره سردمداران حکومت اعلام می‌کنند معترضان از ناراضیان شیعه مذهب هستند و همین عنوان شیعه بودن، دلیلی برای مورد آزار و اذیت قرار گرفتن شهروندان است؛ زیرا به طور مکرر تلاش شده تا حساب معترضان را از اهل سنت جزیره جدا کنند و با برانگیختن احساسات اهل سنت سعی در رویارویی شیعیان و اهل سنت دارند و در ایستگاه‌های ایست و بازرسی صرفاً سؤال از مذهب سرنشینان اتومبیل می‌شد و اگر متوجه شیعه بودن سرنشینان می‌شدند، دست به اهانت و ضرب و شتم افراد می‌زدند. همچنین اقداماتی چون تخریب ۳۰ مسجد و حسینیه، دلیل دیگری برای اثبات این امر است که دشمنی‌ها و سرکوب‌ها ریشه در مذهب دارد و همچنین کمک گرفتن از کشوری که در دشمنی با شیعیان، ید طولایی دارد و مفتیان آن، خون شیعیان را هدر می‌داند، خود دلیلی دیگر برای اثبات این مدعاست که سرکوب‌ها و اعمال خشونت‌ها ریشه در مذهب مردم بحرین دارد. همچنین حمله به عزاداران فاطمیه نیز خود تأییدی بر این واقعیت است که این سخت‌گیری‌ها نه به علت اختلافات سیاسی، بلکه به علت شیعه بودن مردم صورت می‌گیرد، اما اختلافات سیاسی، آغازی برای بروز و ظهور این دشمنی‌ها بود.

تعریف نسل‌کشی: هرگونه اقدام و مبادرت جهت نابودی و حذف فیزیکی بخش یا کلیت گروهی نژادی، قومی، ملی، مذهبی و ایدئولوژیکی. اولین تعریف در مورد نسل‌کشی در معاهده سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ تحت عنوان جلوگیری و مجازات جرم نسل‌کشی شکل گرفت. بند دوم این معاهده تصریح می‌کند هرگونه اقدام به نابودی کل یک گروه نژادی، ملی، مذهبی مانند کشتار دسته جمعی یک گروه خاص، ایجاد لطمات روانی و جسمانی بر یک گروه خاص، ضربه زدن تعمدی به یک گروه خاص، تحمیل معیارهایی برای جلوگیری از تولد فرزندان آن‌ها، جابه‌جایی اجباری فرزندان گروه‌ها به یکدیگر، طرح‌ریزی برای آسیب‌رساندن به گروهی خاص و ... همه از مصادیق نسل‌کشی می‌باشند. (معاهده منع و مجازات جنایت نسل‌کشی، ماده ۲) و (ماده ۲ و ۴ دیوان‌های کیفری یوگسلاوی و رواندا) (و ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری).

شایان ذکر است با وجود اینکه مواد ۲ و ۳ از پیمان منع و مجازات نسل‌کشی، مبنای جرم‌انگاری نسل‌کشی بوده و در مورد دولت‌های متعاقد، قابل اعمال است، ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز به این مبنای اضافه شده، اما نسل‌کشی از جنایاتی



است که شکل قواعد عرفی در جامعه بین‌المللی به خود گرفته است.^۶ بلکه بالاتر از آن، قواعد حقوق بشر عموماً به عنوان قواعد آمره^۷ شناخته می‌شوند.^۸ که تمامی دول غیر عضو در اسناد مذکور را نیز متعهد می‌سازد.^۹

باید توجه داشت که اعمال ممنوعه در مورد گروه‌های خاص باید مانند جرم‌های دیگر دارای عناصر مادی و معنوی باشد تا بتوان جنایت نسل‌کشی را بر آن اطلاق کرد. در اینجا به توضیح این عناصر پرداخته و مصادیق اعمال واقعه در بحرین با آن‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

عنصر مادی

مصادیق این جنایت مطابق اسناد مذکور در پنج بند جداگانه ذکر شده است. با توجه به اقدامات مقدماتی معاهده پیشگیری و مجازات نسل‌کشی و شرحی که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل بر آن معاهده نگاشته شده است، و آرای صادره از دیوان‌های بین‌المللی کیفری یوگسلاوی سابق و رواندا، موارد پنج‌گانه مذکور، جنبه حصری دارند نه تمثیلی.^{۱۰} و دیوان بین‌المللی کیفری نیز همین رویکرد را در پیش گرفته است و همان‌گونه که از تعریف فوق ادراک می‌شود، نسل‌کشی، مفهومی ناظر به جرم خاص نیست، بلکه شامل مجموعه‌ای از اعمال مجرمانه است که در سطحی وسیع و گسترده به قصد نابودی کل یا بخشی از گروه‌های هدف انجام می‌پذیرد.

این مصادیق عبارتند از:

الف. قتل کل یا بخشی از اعضاء گروه

قتل - که در حقوق داخلی به سلب حیات از انسان زنده اطلاق شده است - اگر قربانی آن یک گروه باشد، شدیدترین مصداق نسل‌کشی شناخته می‌شود، زیرا حق حیات، اساس دیگر حقوق است.

از نظر کمیسیون مقدماتی، به جای واژه کشتن، سبب مرگ شدن را می‌توان به کار برد تا ترک فعل‌های عمدی - که احیاناً به قصد نبودن گروه صورت می‌گیرد - تحت شمول تعریف قرار گیرد. (ماده ۶)

در مورد تعداد قربانیان جرم بیان شده که باید هدف از اعمال مندرج در ماده ۵ اساسنامه، نابودی عده قابل توجهی از اعضای گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی باشد؛ با این حال اگر قتل یک نفر در قالب طرحی سازمان یافته برای نابودی تمام یا قسمتی از

یک گروه صورت گیرد، اتهام نسل‌کشی منتفی نخواهد بود. بنابراین، مرتکب کافی است یک یا چند نفر را بکشد یا موجب مرگ آنان شود (ماده ۶). بنابراین، مسئله، مهم طرح نابودی تمام یا بخشی از یک گروه است، نه تعداد قربانیان جرم؛ اگر چه احراز وجود طرح مذکور در صورت کمی قربانیان مشکل به نظر می‌رسد.^{۱۱} باید توجه داشت که منظور از بخشی از یک گروه، این است که نابودی باید بیش از یک عده محدود و پراکنده را شامل شود؛ زیرا در غیر این صورت حتی اگر این نابودی محدود و پراکنده در مورد اعضای ملی، مذهبی و ... صورت گیرد، دیگر نمی‌توان به آن نسل‌کشی گفت، بلکه تحت عنوان جنایت علیه بشر جای خواهد گرفت. حال، مسئله‌ای که اینجا جای تأمل دارد و باید مورد توجه قرار گیرد؛ به ویژه در کشور مورد مطالعه، این است که این نابودی را باید با توجه به بافت و قشر جمعیتی گروه قربانی در نظر گرفت. برای مثال، در گروهی که ایده و مذهب به خصوصی دارند باید به تعداد رهروان آن مذهب توجه کرد، گاهی اوقات، یک گروه دارای تعداد زیادی عضو است و تعداد کشتگان یا در معرض مرگ قرار گرفتن اعضا متناسب با آن سنجیده می‌شود.

به همین ترتیب در کشور مورد مطالعه باید توجه به این نکته داشته باشیم در کشوری که کل جمعیت آن حدود یک میلیون نفر است و حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر را شیعیان تشکیل می‌دهند. می‌بایست معیار را متناسب با جمعیت آن تعیین کرد.

عده‌ای بر این نظریه تأکید دارند که اگر قصد، نابودی گروه باشد، قتل یک نفر نیز برای تحقق جنایت نسل‌کشی کافی است.^{۱۲} که به نظر می‌رسد نظریه قابل قبولی باشد؛ زیرا در این جنایت آنچه مهم است انگیزه نابودی گروه خاص است و تعداد قربانیان در درجه بعد قرار دارد، ولی باید توجه داشت که قصد از عناصر معنوی جرم است و نمی‌تواند برای ما کمیت‌ساز باشد. ایده مناسب، رجوع به عرف است،^{۱۳} اما چه عرفی؟ عرف بین‌الملل یا عرف پیمان یا عرفی که دادگاه تشخیص می‌دهد.

به نظر می‌رسد چند شاخص در تعیین عرف حقوقی باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. وضعیت زمان جرم: به این معنا که جرمی که در این زمان با پیشرفت حقوق بین‌الملل و ارزش یافتن و مورد توجه قرار گرفتن کرامت و شخصیت آدمی اتفاق می‌افتد، یقیناً با جرمی که برای مثال در ۲۰۰ سال گذشته که علمی به نام حقوق بین‌الملل با گستردگی و جامعیت امروزی وجود نداشته و عامه مردم در جهل و بی‌خبری به سر می‌بردند و توجه زیادی نه به کرامت، بلکه حتی به حق اساسی حیات انسان نمی‌شد، یقیناً



مساوی و یکسان نیست. امروزه با پیشرفت علم و حقوق دیگر، توجیهی برای این گونه جرایم آشکار و سبانه وجود ندارد؛

۲. ملاک دیگر جمعیت گروه است که ذکر آن گذشت؛

۳. نوع قربانیان: نظامی یا غیر نظامی بودن افراد در معرض آسیب و مورد تهاجم قرار گرفته شده.

ب. ایراد صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه

این عنوان شامل اعمالی چون شکنجه، تجاوز به عنف، خشونت جنسی، رفتار غیر انسانی و تحقیرآمیز، اخراج از خانه، تعقیب و آزار اعضای گروه، مجبور کردن قربانی به کتک زدن قربانی دیگر و بستن یک قربانی به قربانی دیگر به گونه‌ای که یکی باعث خفگی و مرگ دیگری شود، می‌شود.^{۱۴}

همچنین مسمومیت‌هایی که در اثر بمب‌ها و گازهای سمی ایجاد می‌شود و تأثیرات مخربی را بر بدن می‌گذارد، می‌تواند جزئی از این بند قرار گیرد.^{۱۵}

صدمه شدید روانی نیز ممکن است با به کارگیری مواد مخدر یا عوامل روان‌گردان وارد شود؛ به گونه‌ای که استعدادهای گروه را تحلیل برد و به سقوط یا تنزل اخلاقی آنان بینجامد.^{۱۶} البته در مورد صدمات شدید روانی، مصادیق دیگری نیز می‌توان ذکر کرد که ذکر آن خواهد آمد.

با توجه به ذکر عمل قتل در بند (الف) قطعاً در این قسمت، که اشاره به صدمه شدید جسمی و روحی دارد، مسئله کشتن در میان نیست و اشاره به اعمالی دارد که منجر به مرگ قربانیان نمی‌شود.^{۱۷} شدت صدمه روانی یا جسمی لزوماً به معنای ماندگاری یا التیام‌ناپذیری آن نیست. همچنان که در مواردی چون تجاوز به عنف و دیگر خشونت‌های جنسی، صدمه شدید تلقی می‌شود، اما این صدمات همیشگی نیست. ناگفته نماند که بعضی از اعمال چون شکنجه، ممکن است با اجتماع شرایط دیگر جنایت علیه بشر یا جنایت جنگی تلقی شود. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که ایراد صدمه شدید جسمی و روحی، مفهومی گسترده می‌یابد که دست قضا را در این امر باز می‌گذارد.

حال که نسل‌کشی با ایراد صدمات شدید قابل جبران و موقت محقق می‌شود، چگونه می‌توان متقاعد شد که اعمال آل خلیفه نسل‌کشی نباشد؟

وقتی به اقدامات آل خلیفه در بحرین رجوع می‌کنیم، در می‌یابیم که این قسم از

اعمال ممنوعه به صورت گسترده و مصادیق مختلف آن به وضوح اتفاق افتاده است؛ استفاده از گازهای اشک‌آور سمی که جان عده‌ای از کودکان و سالمندان را گرفته است؛ همچنین مصادیق مختلف شکنجه نیز به صورت واضح اتفاق می‌افتد. شکنجه‌هایی که روح و جسم آدمی را می‌آزارد، از جمله سوزاندن اعضاء، عبور جریان الکتریسیته از بدن و ... که علاوه بر ممنوعیت این عمل در عهدنامه منع و مجازات جنایت نسل‌کشی اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۵ و میثاق بین‌المللی مدنی و سیاسی در ماده ۷ و اعلامیه حمایت افراد بشری در قبال شکنجه و کنوانسیون منع شکنجه^{۱۸} نیز به طور مجزا شکنجه را ممنوع کرده‌اند.

در مورد صدمات روانی می‌توان گفت صدماتی چون نگهداری در سلول‌های انفرادی، که باعث زوال عقل است، تجاوز به زنان که موجب صدمات شدید روحی است و فرد را در معرض خودکشی قرار می‌دهد، اهانت به زنان عقیقه، اجبار آنان به دویدن با چشم‌های بسته و برخورد با اشیاء سخت چون دیوار، اهانت به اعتقادات مذهبی و اولیاء مذهب، شکنجه نزدیکان فرد و بی‌خبر نگاه داشتن نزدیکان از حال فرد بازداشت شده، همه و همه گوشه‌ای ناچیز از فجایعی است که در بحرین رخ می‌دهد و مخابره می‌شود که همه این موارد تحت عنوان بند (ب) از جنایت نسل‌کشی و اعمال ممنوعه آن قرار می‌گیرد.

دادستان دادگاه تاریخی راسل در این باره می‌گوید:

حمله‌های عمومی به مردم غیر نظامی و خاصه به مردم روستایی - بسیاری از تعرضات در بحرین در مورد افراد روستایی شکل گرفته است - تخریب بیمارستان‌ها، آموزشگاه‌ها و پرستش‌گاه‌ها و ... آیا همه این‌ها برای ایجاد وحشت در مردم است؟ همین ایجاد وحشت در این اوضاع و احوال روانی و اجتماعی، به خودی خود کشتاری عام است. چگونه کشتار عام نباشد در حالی که این وحشت‌ها خاصه در کودکان منجر به اختلال قوای عقلی می‌شود. اختلالی که نه برای همیشه، بلکه برای مدتی طولانی سلامت آنان را به خطر می‌اندازد.^{۱۹}

ج. قرار دادن عمدی یک گروه در شرایط زندگی نامناسب که منتهی به زوال قوای جسمی تمام یا قسمتی از آن گروه می‌شود.

در این بند اعمالی قرار می‌گیرد که موجب نابودی تدریجی اعضای گروه قربانی

می‌شود. شرایط زیستی نامناسب، مواردی چون محروم کردن از منابع ضروری برای ادامه حیات؛ مانند غذا یا خدمات پزشکی، اخراج سازمان‌دهی شده از محل سکونت، اجبار به انجام کارهای فوق‌العاده، تحمیل رژیم غذایی خاص، محروم کردن از لباس مناسب در شرایط آب و هوایی نامساعد، بمباران شهرها یا مناطق امن و حفاظت شده و تجاوز به عنف را شامل می‌شود.^{۲۰}

بنابراین با عبارت کلی قرار دادن در شرایط زندگی نامناسب، علاوه بر قتل و صدمات جسمی و روحی، هر نوع بدرفتاری دیگر با گروه، اعم از فعل یا ترک فعل که به نابودی فیزیکی تمام یا قسمتی از یک گروه منجر شود، مشمول تعریف نسل‌کشی می‌باشد.

حال باید دید شرایط نامناسب چیست؟ به این نکته باید توجه شود که شرایط نامناسب هر فرد و گروه با توجه به شأن و وضعیت زندگی سابق او و خانواده‌اش تعیین می‌شود. چه بسا رفتاری که برای یک روستایی یا بیابان‌نشین، عادی و قابل تحمل باشد، اما برای یک فرد شهرنشین، دشوار و طاقت‌فرسا و حتی منجر به مرگ وی شود. حال در تطبیق شرایط سخت در بحرین باید بدانیم تخریب بیمارستان‌ها، بازداشت وسیع پرسنل بیمارستانی به بهانه مداوای مخالفان حکومت، اخراج گسترده افراد از محل کارشان به اتهام شرکت در تظاهرات، - حدود ۳۰۰۰ نفر از محل کار خود اخراج شدند؛ به این بهانه که آنان برای شرکت در تظاهرات، کار را تعطیل می‌کنند - ایجاد رعب و وحشت در میان پرسنل بیمارستان‌ها برای عدم مداوای مجروحان، بازداشت مجروحان و جلوگیری از مداوای آنان در بیمارستان‌ها اخراج دانشجویان و حتی دانش‌آموزان از آموزشگاه‌ها، قطع بورسیه دانشجویان نخبه و بسیاری از اعمال دیگر را می‌توان ایجاد شرایط سخت و نامناسب برای شیعیان دانست. در جایی که هیچ احساس امنیتی وجود ندارد و هر لحظه امکان هجوم نیروهای پلیس و بازداشت اعضای خانواده وجود دارد؛ به گونه‌ای که والدین از فرستادن فرزندان خود به مدرسه وحشت دارند. آیا این دلهره و نگرانی و عدم احساس امنیت، خود شرایط نامناسب زندگی نیست؟ وقتی هیچ فردی، امنیت اجتماعی و شغلی به علت اعتقاد به مذهبی خاص ندارد، چگونه می‌توان قائل به وضعیت عادی بود؟ بنابراین به نظر می‌رسد شرایط ایجاد شده در بحرین یقیناً باعث تحمیل شرایط نامناسب بر شیعیان بحرین است. و نباید برای مثال، شرایط نامناسب را شرایط نامناسبی که دولت ایالات متحده برای سرخ‌پوستان^{۲۱} ایجاد کرد، دانست؛ بلکه شرایط نامناسب در هر عصر و با توجه به شرایط و سطح رفاه میانگین جامعه باید مورد توجه و ارزیابی قرار گیرد. وقتی ملتی نتواند از



استعدادها و امکانات خود به علت اینکه تابع مذهب یا از قوم و نژادی خاص است، استفاده کند. آیا این سرخوردگی و ایجاد یأس و دورنمایی تیره و تاریک، شرایط نامناسبی را ایجاد نمی‌کند که به تدریج موجب دل‌مردگی و یأس و ایجاد ضعف در روان و به تبع آن ایجاد ناتوانی‌ها و بیماری‌های جسمی و روانی شود؟ اینکه ملاک‌ها را یک سلسله از ملاکات کهنه و نخ‌نما قرار دهیم، نمی‌تواند نیازهای روز افزون و رو به گسترش انسان و جامعه جهانی امروز و وجدان‌های بیدار شده و در حال بیداری را برآورده سازد.

د. تحمیل اقداماتی به منظور جلوگیری از توالد در گروه

جلوگیری از زاد و ولد، یکی دیگر از روش‌های نابودی تدریجی گروه است. دیوان بین‌المللی کیفری رواندا خاطرنشان کرده است در جوامع پدرسالار - که اعضای گروه به وسیله هویت پدرانیشان شناخته می‌شوند - تجاوز به عنف می‌تواند یکی از روش‌های جلوگیری از توالد و تناسل در داخل گروه باشد، زیرا طفلی که به این طریق متولد می‌شود، به گروه اصلی تعلق ندارد. در واقع، این طفل از طرف گروه مهاجم به گروه قربانی تحمیل شده است.

فیشر در کتاب خود تحت عنوان **آبستن شدن اجباری به عنوان نسل‌کشی** به این نکته اشاره می‌کند که در بین مسلمانان، عمل خلاف عفت به گونه‌ای است که باعث طرد زن و فرزند او از اجتماع، خانواده و زندگی عادی می‌شود.^{۲۲}

تحمیل و اجبار در اینجا محدود به اجبار جسمی و فیزیکی نیست (ماده ۶ اساسنامه). بلکه ممکن است شامل تهدید به استفاده از زور یا اجبار باشد؛ مانند آنچه در اثر ترس از اعمال خشونت، اکراه، بازداشت و فشار روانی ایجاد شود و برای تحقق این جنایت لازم نیست اعمال متهم به نتیجه منتهی شده و باعث کاهش زاد و ولد در گروه شود.

با توجه به توضیح بالا در می‌یابیم تهدید به تجاوز نیز می‌تواند تحت عنوان این بند از اعمال ممنوعه قرار گیرد؛ زیرا این تهدیدها باعث فشارهای روانی می‌شود و با توجه به اظهاراتی که بعضی از زنان بحرینی بعد از آزادی بیان می‌کنند، کاملاً این امر آشکار است که این تهدیدها همواره در زندان‌ها مطرح بوده و از این اهرم برای اعتراف‌گیری از زنان یا وادار کردن آنان به همکاری با بازپرسان مورد استفاده قرار می‌گیرد که تخلفی دیگر است.

ه. انتقال اجباری کودکان از گروهی به گروه دیگر

این عمل در مورد افراد کمتر از ۱۸ سال صدق می‌کند که توسط گروهی که سن



قربانی را می‌دانند یا عادتاً باید بدانند، به اجبار کوچانده می‌شوند (ماده ۶ معاهده رم - که سند تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی است -) و علت آن را صدمات روحی و اثرات ناخوشایندی می‌دانند که این عمل بر گروه و خانواده او وارد می‌سازد.

اکنون باید به این نکته توجه کرد زمانی که جدایی می‌تواند چنین آثار نامطلوبی بر گروه و خانواده بگذارد که آن را به عنوان بندی از جنایت نسل‌کشی بیان کرده‌اند، باید توجه داشت که قتل وی در نزد خانواده چه اثرات نامطلوبی را می‌تواند بر جای گذارد. می‌توان این عمل را از مصادیق «تعقیب و آزار مداوم»، اعمال غیر انسانی «قراردادن اعضا در شرایط زندگی نامناسب» که همگی از موارد جنایت علیه بشر است که در بند (۲) ماده ۷ اساسنامه رم به آن پرداخته است، دانست.

حال باید بدین سؤال پاسخ دهیم که منظور از جدایی کودک از گروه چیست؟ به نظر می‌رسد که هدف از این انتقال تغییر فرهنگی و مذهبی کودکان است؛ به طوری که نسل آینده که همین کودکان هستند، آثاری از آن فرهنگ و یا مذهب و آداب و رسوم خاص به یاد نداشته باشند.^{۳۳} و منظور از، جدایی کودکان، شرایط نامناسب زیستی و محیطی نیست؛ زیرا این امر در بند (ج) مورد بررسی قرار گرفته است و تفاوتی در ممنوعیت شرایط نامناسب برای مرد، زن و کودک وجود ندارد. به نظر می‌رسد که هدف از انتقال و جدایی، همان جدایی فرهنگی بوده که بر اثر این عمل، آن فرهنگ و مذهب به فراموشی سپرده شود و نقاط حساس و کلیدی مذهب یا فرهنگ را کور کنند. بنابراین، اگر دولت، فعالیتی انجام دهد، برای مثال، محتوای کتب را به گونه‌ای تغییر دهد و یا افراد را مجبور کند تا اعمال مذهبی و آئین‌های مذهبی خود را ترک کنند و یا آن‌ها را ممنوع گرداند تا آن‌ها به فراموشی سپرده شود؛ این موارد را نیز شاید بتوان از موارد جنایت نسل‌کشی دانست و آن را جرم‌انگاری کرد.

عنصری معنوی نسل‌کشی

ماده ۳۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری بر لزوم احراز عنصر روانی جرم تأکید می‌کند. به موجب بند یک ماده ۳۰ «جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، هیچ کس دارای مسئولیت کیفری نیست و نباید به دلیل ارتکاب یکی از جنایاتی که در صلاحیت دیوان است، مجازات شود؛ مگر اینکه عنصر مادی جرم با قصد و علم همراه باشد». نسل‌کشی جرمی است که به قصد و انگیزه برتری‌جویی گروهی بر گروه دیگر

صورت می‌گیرد. تمام اسناد بین‌المللی «قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی و مذهبی را» لازمه تحقق این جنایت می‌دانند و قربانی، نه به عنوان فرد، بلکه به علت عضویت در آن گروه خاص مورد آزار قرار می‌گیرد.^{۲۴} بنابراین، چنین اعمالی معمولاً بر اثر یک حادثه یا قصور ساده ارتکاب نمی‌پذیرد و ماهیت این جنایت به گونه‌ای است که وجود حالت روحی قبلی یا قصد و نیت خاص و تنفر از گروه قربانی را می‌طلبد.^{۲۵} ولی همواره کشف و احراز قصد و نیت خاص جنایت نسل‌کشی، یعنی قصد نابودی گروه، امری دشوار و در بعضی موارد محال است؛ زیرا گروه غالب همواره این عمل را تکذیب می‌کند و در اینجا باید توجه به قرائن و اوضاع و احوال کرد تا به قصد و هدف متهمان پی برد، لذاست که قصد متهمان از اظهار نظرهای آنان و پراکنده‌گویی‌هایشان قابل کشف نیست و دیوان به اعمال و شواهد و شرایط خاصی توجه دارد که این اوضاع و احوال می‌تواند تمرکز حملات به منطقه‌ای خاص، یا اعمال تبعیض‌آمیز نسبت به گروه خاص باشد و تکرار، استمرار و وسعت آزارها و اظهارات و توهین‌های آزار دهنده متهمان نیز می‌تواند همواره یکی از موارد کشف این جنایت باشد.

بنابراین، اگر متهمان به انکار اعمال ممنوعه مبادرت ورزند، ولی اوضاع و احوال دلالت بر امر دیگری داشته باشد، این انکار و اظهار نادانی موجب تبرئه نیست. برای مثال، گاهی مرتکب، عمل خود را توجیه می‌کند و عنوانی تبلیغاتی برای آن پیدا می‌کند که باز بر قصد نابودی دلالت می‌کند. مانند آنچه کونز در مورد نازی‌ها اشاره می‌کند و یا همان‌گونه که در دادگاه راسل گفته شده:

کشتار عام، به ویژه اگر طی چند سال تدارک شود، ممکن است برای توجیه خود، عنوانی «شاننازی» داشته باشد، ممکن است اعلام شود که به شرط تسلیم طرف کشتار قطع می‌شود. این‌ها توجیه کار است، ولی خود کار مطلقاً کشتار عامی است که از روی قصد و عمد صورت می‌گیرد، به ویژه هنگامی که قسمتی از مردم نابود شوند تا بقیه مجبور به بیعت باشند.^{۲۶}

دقیقاً مانند آنچه در بحرین می‌گذرد؛ با این توضیح که در بحرین با اتکا بر زور و با حربه ترساندن و شکنجه مردم، قصد گرفتن اقرارنامه‌هایی مبنی بر متعهد بودن به پادشاه و نظام دارند.

ولی سؤالی که در این قسمت به ذهن خطور می‌کند، این است که قصد نسل‌کشی باید به چه میزان و توسط چه کسانی تحقق یابد تا جنایت نسل‌کشی بر آن اطلاق شود. در



مورد قسمت اول سؤال، یعنی میزان قصد و آگاهی فرد از ارتکاب یکی از اعمال ممنوعه باید گفت که این میزان متفاوت است؛ زیرا بستگی به میزان سلسله مراتب یا فرماندهی نظامی دارد. البته این بدان معنا نیست که مشاور جنایت نسل‌کشی و عوامل اجرا کننده، خود را مبری از مسئولیت بدانند و با این بهانه که از قصد فرماندهان آگاهی نداشته‌اند، این جنایت بر آن‌ها منطبق نباشد؛ زیرا با توجه به تعریف نسل‌کشی، شناخت دقیق از جزئیات نسل‌کشی لازم نیست، بلکه اجرا کننده دستورات، همین که از عواقب و نتیجه و عملش مطلع باشد، می‌تواند تحت عنوان جنایت نسل‌کشی محاکمه شود. مگر اینکه دستورات آشکارا غیر قانونی نباشد؛ زیرا در ماده ۳۳ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، یکی از موارد معافیت از مسئولیت کیفری را این‌گونه بیان می‌کند که: «دستور صادره آشکارا غیر قانونی نباشد». در این هنگام، دیگر جنایت نسل‌کشی قابل صدق نیست؛ زیرا بند ۲ ماده ۳۳ اساسنامه دیوان اِشعار دارد که: «دستور ارتکاب نسل‌کشی یا جنایت بر ضد بشریت جراثمی که آشکارا غیر قانونی هستند، تلقی می‌شوند» که با توجه به این بند، دستوراتی که آشکارا غیر قانونی نیست، نسل‌کشی نیست، ولی باید توجه داشت که در بحرین همواره این دستورات آشکارا بوده است. برای مثال، دستوراتی که از سوی مراجع حکومتی بحرین صادر می‌شود، همواره حول محور گروه شیعیان رخ می‌دهد. و در مراسم عزاداری که از رسوم شیعیان است، این تعرضات صورت می‌گیرد و می‌توان به سادگی به این مسئله واقف شد که جرائم و قتل عامی که صورت می‌گیرد، صرفاً این گروه خاص را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ زیرا همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، مقامات بحرین همواره حساب اهل سنت این کشور را از شیعیان جدا کرده‌اند و همواره معترضان را شیعیان معرفی کرده‌اند که قصد غالب شدن بر کشور و اهل تسنن را دارند و این امر موجب می‌شود که عدم احتساب جرایم اتفاق افتاده برای پیاده نظام حکومت، بسیار ساده‌انگارانه باشد.

در مورد قسمت دوم سؤال که چه کسانی تحت شمول این جنایت قرار می‌گیرند، باید گفت که در ماده ۴ معاهده ۱۹۴۸ آمده جنایت نسل‌کشی می‌تواند توسط حکام، کارکنان دولت یا افراد عادی ارتکاب یابد. پس جنایت نسل‌کشی می‌تواند بر هر فردی که اعمال ممنوعه مذکور در جنایت نسل‌کشی را با قصد بر این جنایت مرتکب می‌شود، صدق کند. مسئله‌ای که در اینجا ضروری است به آن توجه شود، این است که طبق ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی لازم نیست که نتیجه نهایی، یعنی نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به دست آید تا جنایت نسل‌کشی تحقق یابد، بلکه

کافی است مرتکب، یکی از اعمال ممنوعه را به قصد نابودی بخشی یا جزئی از گروه قربانی انجام دهد تا به این وسیله، جنایت نسل‌کشی تحقق یابد. با توجه به این قسمت از اساسنامه، بسیاری از شبهاتی که در نگاه اول به قضایای بحرین به ذهن خطور می‌کند، قابل پاسخ است و آن، اینکه کشتار عده‌ای که شاید از ۲۰۰ نفر تجاوز نکند، چگونه می‌تواند جنایت نسل‌کشی باشد؟ در پاسخ باید گفت حکومت بحرین، چندین عمل ممنوعه را توأمان انجام می‌دهد و صدق جنایت نسل‌کشی، صرف قتل عام کردن نیست، بلکه تخلفات دیگر مانند عدم دسترسی به پزشکان و مجازات آنان، محروم کردن از شغل، اخراج از مراکز علمی و... خود نمونه‌های دیگری از اعمال ممنوعه است. دیگر اینکه قصد نسل‌کشی شیعیان همواره وجود داشته و حکومت سعی در به اقلیت کشاندن شیعیان دارد که می‌توان به اعمالی چون تابعیت دادن به افراد سایر مذاهب از کشورهای دیگر اشاره کرد. بنابراین، قصد جنایت نسل‌کشی همواره وجود داشته است. حال تا جایی که امکان داشته با وسایل خشونت‌آمیز و در جایی که صدای وجدان‌های بیدار بشری مانع اعمال وحشیانه شده، حکومت، اعمال ممنوعه دیگر را سرلوحه رفتار خود قرار داده است. بنابراین، در مورد بحرین، هرچند تعداد و ارقام کشتگان و مجروحان و حجم حملات و تعرضات مهم است، ولی همواره به این دو ملاک که اعمال ممنوعه به صورت مکرر و در انحاء مختلف وجود دارد و همچنین این حملات متوجه گروه خاصی شده است و از همه مهم‌تر اینکه حاکمان قصد این جنایت را داشته‌اند - باید توجه داشت. بنابراین نمی‌توان به تعداد کم کشتگان تکیه کرد، زیرا ملاک و قصد جنایت نسل‌کشی همواره وجود داشته و اگر حاکمان قدرت داشتند، به این کشتار دسته جمعی دست می‌بازیدند؛ هر چند در زمان حال با وجود فشارهای افکار عمومی جهانی، دست از کشتار شدید کشیده‌اند، ولی دیگر اعمال ممنوعه مانند ایجاد لطمات شدید روحی به خانواده‌ها و محروم کردن از شغل و حضور در جامعه، ایجاد شرایط نامناسب، شکنجه‌ها و ... را ادامه می‌دهند.

لمکین در این باره می‌گوید:

نسل‌کشی، کشتار جمعی و نابودی یک ملت یا قوم و نژاد و مذهب به صورت فوری و در مدت زمان کوتاه نیست. بلکه مراد، طرحی است مشتمل بر یک سلسله اعمال متفاوت که بنیادهای اساسی حیات گروه‌های مذهبی، ملی و ... را به ویرانی می‌کشد، تا در نهایت به انهدام این گروه‌ها بینجامد. هدف چنین برنامه‌ای، از هم پاشیدن نهادهای سیاسی و اجتماعی، فرهنگ، زبان، احساسات

ملی، مذهب و موجودیت اقتصادی گروه‌های ملی، مذهبی، قومی و نژادی و نابودی امنیت شخصی، آزادی، تندرستی، شایستگی و همچنین حیات افرادی است که به این گروه‌ها تعلق دارند. کشتار جمعی، توجه به حیات یک گروه مذهبی ملی و ... به عنوان یک موجود دارد و موجب اعمالی می‌شود که متوجه افراد نه به لحاظ برخورداری از اهمیت فردی، بلکه به عنوان اعضای گروه ملی است.^{۲۷}

با توجه به ایده‌ای که لمکین مطرح می‌کند، صدق جنایت نسل‌کشی بر حکام آل خلیفه کاملاً مشهود است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، حکومت آل خلیفه با قصد و هدف قبلی و با برنامه‌ریزی که از قبل وجود داشته است، قصد چنین عملی را داشته‌اند. وقتی در برنامه‌ها و قوانین کشور بحرین - که توسط مجلسی که در دست اقلیت اهل سنت و غالباً از نزدیکان پادشاه تشکیل یافته است - توجه می‌کنیم، در می‌یابیم که اعمال حکومت آل خلیفه از سال‌ها قبل این‌گونه پایه‌ریزی شده است که اکثریت شیعیان این سرزمین را در موضع ضعف نگاه داشته و با عدم به کارگیری آنان در مقامات کلیدی، عملاً قدرت سیاسی و اقتصادی شیعیان را کاهش دهند و بنیادها و گلوگاه‌هایی را که شیعیان بتوانند از آن برای بهبود و پیشرفت خود بهره‌برند، از آنان سلب کرده است؛ و باید بر تمامی این مباحث، الفت و نزدیکی که بین آل خلیفه و آل سعود وجود دارد، را بیفزاییم مگر جز این است که آل سعود، دشمن اصلی شیعیان است؟ چگونه می‌توان هر چند با خوش بینی تمام به این نتیجه رسید که همواره این دو حکومت در صدد ضعیف کردن شیعیان بوده و هستند و اگر بخواهیم شاهدهی برای ادعای خود بیاوریم، چه شاهدهی از این بهتر که حکومت آل خلیفه، یکی از سیاست‌های اصلی حکومت خود را... اعطای تابعیت به سایر مذاهب و ادیان دیگر قرار داده است؟ آیا غیر این است که حکومت در صدد این است تا موازنه جمعیتی سرزمین را بر هم زند؟ و شیعیان را که در اکثریت هستند، به اقلیت بکشاند؟

در پایان این قسمت، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که در ماده ۳ معاهده منع و جلوگیری از جنایت نسل‌کشی آمده است، اعمال زیر مجازات خواهند داشت:

۱. نسل‌کشی؛
۲. تبانی به منظور ارتکاب نسل‌کشی؛
۳. تحریک علنی و مستقیم برای ارتکاب نسل‌کشی؛



۴. شروع به ارتکاب نسل‌کشی؛

۵. همدستی و معاونت در جنایت نسل‌کشی.

از موارد مذکور ۴ مورد شفاف و واضح است و تنها مورد دوم که تبانی باشد، نیاز به توضیحی مختصر دارد.

تبانی به معنای تفاهم به منظور ارتکاب جرم میان چند نفر است که در حقوق انگلستان، «تبانی» و در حقوق فرانسه، «اجتماع مجرمین» نامیده می‌شود. و از لحاظ رویه قضایی تحت عنوان «توطئه» قرار می‌گیرد که در حکم دادگاه نورنبرگ ذکر شده است. و دادگاه با استناد به این عمل، فرد را مجرم و مستحق مجازات می‌داند. با توجه به ماده ۳ عهدنامه باید گفت که حکومت آل سعود نیز از اتهامات و جرم‌هایی که آل خلیفه گرفتار آن است، مبرا نیست و با توجه به اعزام نیرو و معاونت در جنایت نسل‌کشی، دست‌هایش آلوده به خون جوانان و مردم بحرین گردیده است و اعمال آل سعود شامل سه مورد از ۵ مورد ذکر شده در ماده ۳ عهدنامه می‌باشد؛ با این توضیح که حکومت آل خلیفه در ابتدا با تظاهرات مردم، برخورد خشونت‌آمیزی نداشت و سیاست مدارا با مردم را در دستور کار قرار داده بود، ولی با تحریک مستقیم و علنی و چراغ سبز دولت آل سعود بود که دولت بحرین دست به این فجایع زد؛ زیرا سیاست مشیت آهنین دولت بحرین دقیقاً از زمانی آغاز شد که پادشاه بحرین برای رایزنی به ریاض رفت و به محض بازگشت، این سیاست را در پیش گرفت و علاوه بر این، دولت آل سعود با وارد کردن نیروهای خود به بحرین مستقیماً و آشکارا در این جنایت، خود را با آل خلیفه همراه کرد که مصداق روشن همکاری و مشارکت در جنایت نسل‌کشی می‌باشد. با توجه به ماده ۳ عهدنامه منع و جلوگیری از جنایت نسل‌کشی مجرم شناخته می‌شود.

دلایلی که عربستان در حقوق بین‌الملل برای اعزام نیرو به بحرین می‌تواند مطرح کند، بر پایه دو دلیل است: ۱. طبق اساسنامه شورای همکاری خلیج فارس؛ این شورا که در سال ۱۹۸۰ تشکیل شد، در ماده ۴ خود، حوزه‌های همکاری اعضا را همکاری در مسائل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی تعریف کرده و نامی از همکاری‌های امنیتی و نظامی نبرده است. و با توجه به اینکه اعضا در مقام بیان حوزه‌های همکاری بوده‌اند، ولی تصریحی به همکاری‌های نظامی و امنیتی نکرده‌اند، بیان‌گر انصراف اساسنامه از همکاری‌های نظامی و امنیتی است، لذا استناد به اساسنامه شورای همکاری خلیج فارس، وجهت قانونی و حقوقی برای آل سعود ندارد.



دلیل دوم می‌تواند پیمان سپر جزیره باشد که پیمانی نظامی و امنیتی است که کشورهای خلیج فارس در برابر تهاجمات خارجی منعقد کرده‌اند که آن هم دچار اشکال است؛ زیرا این پیمان، زمانی مورد اجرا قرار می‌گیرد که تهاجم خارجی به کشور عضو پیمان صورت گرفته باشد؛ در حالی که مسئله بحرین، مسئله‌ای داخلی است که مردم برای احقاق حقوق خود دست به تظاهرات مسالمت‌آمیز زده‌اند. مسئله دیگری که مطرح می‌شود، این است که دولت بحرین، خود از عربستان درخواست مداخله و کمک کرده است، ولی باید توجه داشت که اصل اولیه که تمامی معاهدات و حتی منشور سازمان ملل به آن توجه کرده است و تبدیل به یک قاعده آمره در حقوق بین‌الملل شده است، مسئله احترام به حاکمیت کشورهاست. حال سؤالی که مطرح می‌شود، این است که دولتی که مشروعیت خود را از دست داده؛ به طوری که در انتخابات میان دوره‌ای که چندی پیش انجام شد و دولت بحرین تلاش به جذب مشارکت حداکثری مردم داشت، تنها ۱۷ درصد از مردم در آن شرکت کردند - آیا می‌تواند حاکمیت کشور را با دعوت از یک دولت بیگانه نقض کند؟ این سؤالی است که باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد که نیاز به تحقیقی جداگانه دارد.

وظایف جامعه جهانی در قبال نسل کشی در بحرین

به طور کلی در زمینه مسئولیت دولت‌ها می‌توان گفت عمده‌ترین زمینه تعارض و عدم تحقق مجازات جنایت کاران دولتی و دولت‌هایی که دست‌انشان به خون مردم خود یا مردم دیگر ملل آلوده است و حقوق بین‌الملل را ناتوان کرده است، تعارض حاکمیت دولت‌ها با مسئولیت‌گیری آن‌هاست. گفته می‌شود که نمی‌توان یک دولت را با توجه به استقلالی که دارد، در ارتباط با اعمالش مورد سؤال قرار داد. در این زمینه، پلاوسکی با زیر سؤال بردن این تعارض اظهار می‌دارد:

به نظر ما طرح مسئله حاکمیت دولت‌ها، توانایی حل مشکلات مسئولیت‌گیری دولت را خواه در جهت مثبت یا منفی آن دارا نیست. این سؤال قابل طرح است که مفهوم واقعی حاکمیت چیست؟ با این نظر موافقیم که حاکمیت، معنای استقلال را می‌دهد، ولی تحت عنوان اصل حاکمیت غالباً گفته می‌شود که دولت در برابر افراد، صاحب اختیار مطلق است و همین اختیار را در مورد صاحب دولت‌هایی که از او ضعیف‌ترند دارد. این نوع برتری غیر محدود

دولت بوده که پیوسته منشأ جنایات بی‌شمار و بی‌عدالتی‌های بسیار در تاریخ شده است. چنین تعبیری از مفهوم حاکمیت، نهایت آمال و ایده آل یک دولت خودکامه است که زشت‌ترین تظاهر خود را در دولت نازی پیدا کرد. اگر بخواهیم در روابط بین‌الملل، در آینده از این نوع بی‌عدالتی‌ها بپرهیزیم، باید بپذیریم که مفهوم حاکمیت، حق اعمال بی‌عدالتی یا صدمه زدن به افراد انسانی را به دولت نمی‌دهد.^{۲۸}

شکست حاکمیت مطلق دولت، نه تنها در دکتورین، بلکه در اسناد رسمی حقوق بین‌الملل نیز به چشم می‌خورد.^{۲۹} در فصل هفتم منشور ملل متحد که به اقدام شورای امنیت در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز اختصاص پیدا کرده، حاکمیت دولت‌ها در این موارد نسخ شده است. این نظر در مورد جنایت نسل‌کشی که مسئولیت کیفری برای دولت ایجاد می‌کند، استوارتر است. و چون دولت، موجودی فرضی است، این افراد هستند که باید مورد مجازات قرار گیرند؛ زیرا این افراد هستند که تصمیم می‌گیرند و اختیار عمل دارند، لذا هم او باید مجازات شود.^{۳۰}

در کنار این موضوع نباید فراموش کرد که مخاطب حقوق بین‌الملل، دولت‌ها هستند، نه افراد، ولی هدف این است که حقوق بین‌الملل توسط دولت‌ها که تابع حقوق بین‌الملل هستند، اجرا شود. و از اینجاست که مسئولیت فردی که به نام دولت انجام وظیفه می‌کند، ثابت می‌شود.

علاوه بر این، رویه عمل جامعه بین‌الملل بر این منوال است که در این گونه جرایم، افراد نیز مورد مجازات قرار گیرند. برای مثال، دادگاه نورنبرگ، یکی از فصول حکم خود را به «مسئولیت‌های فردی اختصاص داده بود. همچنین ماده ۴ پیمان منع نسل‌کشی مقرر می‌دارد اشخاصی که مرتکب نسل‌کشی و یا اعمال مشروحه در ماده سوم شوند؛ اعم از اینکه حکومت یا مستخدمین دولت و یا اشخاص عادی باشند، مجازات خواهند شد. چنانکه می‌بینیم ماده ۴ اشخاص حقیقی را در ارتباط با جنایت نسل‌کشی قابل مجازات می‌داند.

همچنین ماده ۲۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به این نکته اشاره دارد که دیوان، تنها نسبت به رسیدگی به جرائم اشخاص «حقیقی» صلاحیت خواهد داشت. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که آیا سمت‌های رسمی افراد خصوصاً مصونیت‌های شناخته شده در حقوق بین‌الملل در مورد مقامات رسمی، مانع از رسیدگی به جرائم آنان خواهد



بود؟ که در ماده ۲۷ این گونه پاسخ می‌دهد که سمت‌های رسمی افراد و به طور مشخص، سمت رسمی رئیس دولت، عضو دولت، عضو مجلس و نماینده دولت، رافع مسئولیت کیفری نیست. به علاوه، مصونیت‌های مقامات رسمی نیز موجب نمی‌گردند که دیوان نتواند صلاحیتش را نسبت به آن اشخاص اعمال نماید.

با توجه به اینکه صلاحیت دیوان، صلاحیتی تکمیلی (ماده ۱ اساسنامه دیوان) است؛ به این معنا که متخلفان باید ابتدا در کشور محل جرم یا کشورهای عضو محاکمه شوند و با توجه به این نکته که تحقق چنین امری در حال حاضر امکان‌پذیر نیست - در این باره لومبوا کلود می‌گوید: دل بستن به مجازات‌های جنایت توسط دولتی که خود، عامل آن است و یا در آن نقش دارد، آرمانی دور از واقعیت است.^{۳۱}

دادستان دیوان و کشورهای عضو دیوان و شورای امنیت می‌توانند این درخواست را از دیوان بنمایند تا به جرایم متخلفان و متهمان به جنایت نسل‌کشی رسیدگی شود. بنابراین، بر دولت‌های عضو است تا با توجه به فجایی که در بحرین رخ داده و در حال ارتکاب است، این درخواست را از دیوان داشته باشد. همچنین از شورای امنیت - که بازوی اجرایی سازمان ملل متحد و وظیفه خطیر حفظ صلح را برعهده دارد - انتظار می‌رود همان طور که این اقدام را علیه معمر قذافی و نزدیکان او انجام داد، بدون ملاحظات سیاسی، این درخواست را از دیوان داشته باشد تا سران بحرین نیز به این دادگاه فرا خوانده شوند.

باید توجه داشت که دیوان و اعضای دیوان، اهمیت و جایگاه خاصی برای شورای امنیت در نظر گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که اگر کشوری به دیوان نپیوسته باشد، در حقوق با توجه به نسبی بودن معاهدات، این معاهده در قبال آن کشور اجرا نمی‌شود، ولی به علت سببانه بودن جنایت نسل‌کشی و تبدیل آن به یک عرف بین‌المللی، شورای امنیت به علت جایگاهی که در جامعه جهانی دارد، می‌تواند درخواست رسیدگی را از دیوان بنمایند که در اساسنامه دیوان به این امر اشاره شده است که درخواست شورای امنیت حتی در مورد غیر اعضا نیز فاقد است و دیوان به این تقاضا رسیدگی خواهد کرد (ماده ۱۳ اساسنامه دیوان). بنابراین با توجه به اعتمادی که جامعه جهانی در معاهده منع نسل‌کشی به شورا کرده است، از شورا انتظار می‌رود که اقدام مناسبی در این باره انجام دهد.

در پایان، ذکر این مطلب لازم است که در سازمان ملل، کشورهای اسلامی می‌بایست در آماده‌سازی قطع‌نامه‌هایی در شورای امنیت از طریق کشورهای اسلامی عضو آن مانند پاکستان تلاش نمایند تا از این طریق، فشارها و الزامات حقوقی متوجه دولت بحرین

شود. همچنین دولت‌های عربی مخصوصاً دولت‌هایی که خود بر اثر انقلاب در رأس امر قرار گرفته‌اند؛ همچون مصر - به عنوان ریاست اتحادیه عرب - راهکارهایی را جهت برون‌رفت از اوضاع کنونی تهیه کنند و با استفاده از حربه‌هایی چون تعلیق عضویت بحرین در اتحادیه عرب، حکومت آل خلیفه را تحت فشار قرار دهند تا به خواست ملت خود تمکین کند.

دولت جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان دولتی که داعیه سرمداری مبارزه با ظلم و ستم و استبداد مردم را دارد - هر چند اقداماتی مانند ارسال نامه از سوی وزیر امور خارجه به دولت بحرین و دبیر کل سازمان ملل مبنی بر حمایت از مردم بحرین و اعتراض به اقدامات رژیم آل خلیفه صورت گرفته است - باید با توجه به ظرفیت‌های دیپلماسی خود به وسیله رایزنی با سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای مسلمان، در راستای احقاق حقوق حقه مردم بحرین تلاش کند و با همراه کردن دول اسلامی با خود بتواند قطع‌نامه‌هایی را علیه اقدامات رژیم آل خلیفه در مجامع بین‌المللی، مانند شورای امنیت، شورای حقوق بشر و ... به تصویب برساند تا بدین وسیله، فشارهایی علیه دولت بحرین اعمال شود تا حکومت، تحت این فشارها تن به خواسته‌های مردم بدهد. از دیگر فعالیت‌هایی که باید انجام شود، مبارزه رسانه‌ای و تبلیغاتی است که با بازتاب اعمال صورت گرفته در بحرین بتواند توجه ملت‌ها را به فجایع جاری در بحرین جلب کند تا بدین وسیله در جبهه دیگر به وسیله فشارهای افکار عمومی بتواند در جهت تعدیل اعمال حکومت بحرین اقدام کند. تا بدین وسیله، حمایت‌های معنوی در راستای انقلاب و تداوم آن صورت گیرد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ذکر شد، جنایت نسل‌کشی، یکی از اعمال سبعانه و شاید بتوان گفت غیر انسانی‌ترین عملی است که می‌تواند در جهان اتفاق بیفتد؛ زیرا چه چیزی دردآورتر از این است که عده‌ای به علت داشتن ملیتی خاص و یا قوم و نژاد یا مذهبی متفاوت، مورد ظلم و تعدی و آزار و اذیت افرادی دیگر قرار گیرند. حال اگر این آزار و اذیت به مرگ و کشتار مردم منتهی شود که بسیار دردناک‌تر و دور از انسانیت است و انسان، هیچ‌گونه توجهی بر این اعمال سبعانه نمی‌تواند بیابد؛ جز خودخواهی و خودبزرگ‌بینی عده‌ای که همواره در طول تاریخ بشر وجود داشته‌اند و وجود خواهند داشت. متأسفانه، یکی از این

اتفاقات دلخراش در کشور کوچکی چون بحرین در حال جریان است که دل هر انسانی را به درد می‌آورد. این مقاله با توجه به قوانین و عرف و معاهدات موجود در سطح حقوق بین‌الملل، در ابتدا تحقق جنایت نسل‌کشی را در بحرین ثابت کرد و بیان نمود دولت بحرین مرتکب بخش عمده‌ای از مصادیق مذکور در معاهده جلوگیری و منع جنایت نسل‌کشی شده و یقیناً قصد و انگیزه این اعمال در سران آن کشور وجود داشته است؛ و به همراهی و تعاون و مشارکت در جرم حکومت آل سعود نیز اشاره شد و یافتیم که این معاونت و مشارکت در جرم، موجب مسئولیت دولت سعودی می‌شود و بیان شد که عنصر معنوی مورد نیاز در تحقق جنایت نسل‌کشی - که همانا قصد اعمال چنین تخلفاتی است وجود دارد؛ بنابراین، شورای امنیت به منزله دست اجرایی سازمان ملل و نهادی که مورد اطمینان اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری قرار گرفته است، باید مانند اقدامی را که در مورد دیکتاتور لیبی انجام داد و قذافی را به دیوان بین‌المللی کیفری معرفی کرد، در مورد دولت مردان بحرین نیز اقدام مقتضی را انجام دهد و با توجه به تخلفاتی که انجام داده‌اند، ابتدا در دادگاهی داخلی و در صورت عدم امکان چنین امری، در دیوان بین‌المللی کیفری مور بازخواست و محاکمه قرار گیرند؛ تا مرحمی هر چند ناچیز بر دل درد کشیده مردم بحرین باشد. همچنین کشورهای اسلامی به خصوص جمهوری اسلامی ایران باید در صدد باشند تا به وسیله رایزنی‌های دیپلماتیک در متوقف کردن اقدامات آل خلیفه تلاش کنند.



پی‌نوشت‌ها

۱. کلود لومبوا، *حقوق جرائم بین‌المللی*، ترجمه علی آزمایش (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) ص ۵۶.
۲. استانیسلاو پلاوسکی، *بررسی اصول اساسی حقوق بین‌المللی کیفری*، ترجمه دکتر علی آزمایش (تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ص ۱۳۰.
۳. محمدجواد شریعت باقری، نگاهی به دیوان بین‌المللی کیفری، *مجله دیدگاه‌های حقوقی*، ش ۱۲، سال ۱۳۸۷، ص ۵۸.
۴. اوژن آرونو، جرم علیه بشریت، ترجمه دکتر علی آزمایش، *مجله حقوق بشر*، سال سوم، شماره‌های ۱۰ - ۱۱، ۱۳۵۲، ص ۵۲.
۵. ابراهیم بیگزاده، بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۲۱ - ۲۲، زمستان ۷۶ و تابستان ۷۷، ص ۷۶.
۶. مرتضی جوانمردی صاحب، نسل‌زدایی: ساختار عناصر جرم، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی* (دانشگاه تهران، ش ۶۸، تابستان ۱۳۸۴) ص ۲۸.
۷. خوزه جیل آمپاروسان، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال نقض حقوق بشر، ترجمه ابراهیم بیگزاده، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۲۹ - ۳۰، بهار - تابستان ۱۳۷۹، ص ۲۹۵.
۸. حسین شریفی طراز کوهی، *قواعد آمره و نظم حقوق بین‌الملل* (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵) چ اول، ص ۲۳۶.
۹. ابراهیم بیگزاده، *پیشین*، ص ۷۲.
۱۰. همان، ص ۷۲.
۱۱. محمد علی اردبیلی، محمد جعفر حبیب‌زاده، حسین فخریناب، نسل‌کشی و ضرورت جرم‌انگاری آن در حقوق ایران، *فصل‌نامه مدرس علوم انسانی*، دوره ۱۰، ش ۳، پاییز ۱۳۸۵، ص ۵۷.
۱۲. همان، ص ۴۷.



۱۳. مرتضی جوانمردی صاحب، پیشین، ص ۴۰.
۱۴. کیتیجایساری کریانگساک، *حقوق کیفری بین‌المللی*، ترجمه حسین آفایی جنت مکان (تهران: انتشارات دانشجو، ۱۳۸۲) چ ۱، ص ۱۵۶.
۱۵. شارل روسو، *حقوق مخاصمات مسلحانه*، ترجمه دکتر سیدعلی هنگنی (تهران: دفتر خدمات حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران) ج اول، ص ۱۳۰.
۱۶. محمدعلی اردبیلی، *کشتار جمعی، مجله حقوقی*، ش ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۶۸، ص ۴۸.
۱۷. حسین میر محمد صادقی، *جرایم علیه بشریت در منشور لندن؛ دیدگاه‌های حقوقی*، ش ۹، ۱۳۸۳، ص ۹۶.
۱۸. دولت بحرین در ۱۸ فوریه ۱۹۹۸ به کنوانسیون منع شکنجه ملحق شده است.
۱۹. مصطفی رحیمی، (گرد آورنده و مترجم)، *کشتار عام* (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۷) ص ۳۲.
۲۰. محمد علی اردبیلی و دیگران، پیشین، ص ۱۰۶.
۲۱. دی براون، *فاجعه سرخ‌پوستان آمریکا*، ترجمه محمد قاضی (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶) ص ۱۴۱.
22. Fisher, *occupation of the womb: forced impregnation as genocide*, 46, duke Lj 91, especially 123, 1995.
۲۳. محمد علی اردبیلی، پیشین، ص ۵۳.
۲۴. ابراهیم بیک‌زاده، پیشین، ص ۷۴.
۲۵. همان، ص ۷۴.
26. Kunz, Josef. L "*The Unites Nations Convention on Genocide*", American Journal of International Law, 1940, p, 142.
۲۷. محمدعلی اردبیلی، پیشین، ص ۳۹ - ۴۰.
۲۸. استانیسلاو پلاوسکی، پیشین، ص ۷۵.
۲۹. همان، ص ۸۳.
۳۰. ابوالفضل قاضی، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی* (تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰) ج اول، ص ۷۶.
۳۱. کلود لومبوا، پیشین، ص ۵۷.

جريمة الإبادة الجماعية في البحرين والسبل القانونية لمواجهتها

مهدي رجائي باغ سيائيⁱ

بذل هذا المقال الوسع لبيان ضوابط جريمة الإبادة الجماعية ونكاتها المبهمة وبذل نبذة موجزة عن تاريخها ونشوتها ومن خلال هذه التوضيحات عرج على قضية البحرين والتحويلات التي شهدتها هذه المملكة، حيث قام بسرد مكونات جريمة الإبادة الجماعية واثبات وقوعها في هذا البلد، سعى هذا المقال أيضا الى مقارنة تلك الجرائم الواقعة في البحرين مع الحقوق الدولية وخصوصا ضوابط جريمة الإبادة الجماعية، وبعد اثبات هذه الجرائم في ذلك البلد تناول وظائف ومهام المجتمع الدولي والشعوب الاسلامية حيال ما يجري، مع اشارة للدور الذي تضطلع به السعودية في تلك الاحداث. كما اشار الى محكمة العدل الدولية التي تعتبر مرجعا مختصا في مورد عمليات الإبادة الجماعية ومهمتها محاكمة القائمين على تلك العمليات.

الكلمات المحورية: الإبادة، البحرين، التعذيب، محكمة الجزاء الدولية، الاعمال المحظورة.